



علت دشمنی رشتیا و فرهنگ با میوندوال چی بود؟

(قسمت دوم)

آقای آریا ادامه میدهد: «اما کجاست که صدیق فرهنگ بر ضد میوندوال از پا بنشیند، زیرا این تنها یک خصومت شخصی نبود بلکه وظیفه ای بود که عناصر مجهول الهویه سیاسی در خصومت با بزرگ مردان استوار مردم دوست و ضد استعمار به عهده دارند، این عناصر ضد ملی، در هر آش ملی، چون مگسی اند، تا آنرا آلوده کنند (که این بحثی دیگرست جداگانه و مفصل) و وظیفه دارند دور هر خوانی چهار زانو بزنند و عده مردم را با استمالت ها و خوش آمد گونی ها بفریبند و برای خویشتن جای پانی برای اهداف مشخص باز کنند و بعد با انتقادات و نیشخند بر همان دوستان دیروزی از پا افتاده اش، برای خویش نام و نشانی یا گریز گاهی کمائی کنند (که مثال آنر در بالا دیدیم).

بلی باز هم صدیق فرهنگ از پا نه نشست و بسیار ناجوانمردانه، خنجری را از عقب بر میوندال که دیگر جام شهادت نوشیده است، حواله می کند زیرا او نیز چون ازهر و همدستانش انتظار کشید تا میوندوال کشته ستم و استبداد و استعمار گردد، تا او بر وثیقه این جنایت ملی، مهر شهادت کاذب خویش را بگذارد و دست خونین جنایت کاران و ستم گران و استعمار را به دامن خویش پاک کند، که در تاریخ «افغانستان در پنج قرن اخیر» که جز یک تاریخ عقده گشا چیزی دیگری نیست با مکر معلوم حتی بزرگ مرد سیاسی شرق سید جمال الدین را یک عنصر مجهول خطاب می کند، (مراجعه شود به تاریخ عقده گشا ی فرهنگ) و چون هیچ کس دیگری را شاهد کاذب خویش نمی یابد، لذا خود داستانی جعل می کند که، در زمانی که این مبارز مکار دیروزی، سفیر سلطنت در یوگوسلاویا بود، «میوندوال از وی تقاضای ملاقات خصوصی کرد و درضمن شکایت از اوضاع کشور گفت که منشأ تمام نا بساماتی ها، شخص ظاهر شاه است که هیچ کس را به کار نمی گذارد، اما خوشبختانه شاه شخص کم جرأت است و می توان او را با تهدید از صحنه خارج ساخت، سپس مرا به همکاری در تطبیق این نقشه دعوت کرد، من از او سوال کردم که در صورت تطبیق نقشه چه نظامی را برای آینده کشور در نظر دارد، وی گفت جمهوری، من به او جواب دادم که به عقیده من کشور برای جمهوریت آماده نیست و اقدام در این راه اگر کامیاب هم شود به دیکتاتوری نظامی منجر خواهد شد، بنابراین، صلاح مملکت در آن است که روشنفکران مساعی شان را در ایجاد دولت مشروطه حقیقی وقف کنند و دموکراسی را تقویت نمایند، نمی دانم در باطن با این نظر موافقت کرد یا نه، اما در ظاهر چیزی نگفت و از هم جدا شدیم.»

.... اما بیانید ببینم که فرهنگ کیست و چه می نویسد: صدیق فرهنگ سفیر کبیر رژیم سلطنت، خسر بره صدر اعظم برحال و محبوب سلطنت، و از طرف دیگر خسر خانمی از خاندان سلطنت است. در بالا ما به هموطنان روابط خصمانه فرهنگ را با میوندوال به ایجاز برشمردیم، حال هموطنان شما خود قضاوت کنید که آیا انسانی با پخته گی و درایت و قوت حافظه چون میوندوال، از صدیق فرهنگ، وقت ملاقات می خواهد و با تمام سوابق ناگوار و دشمنی های بی پرده و سیاهکاری های آشکار فرهنگ برضد وی، نزد این مبارز کرانی دیروز و وابسته تمام عیار سلطنت همان روز، و مشاور سیاسی استعمار فردا می رود، و او را به اقدام بر ضد سلطنت دعوت می کند.

اگر میوندوال چنین تصمیمی را خلاف کلیه اصولی که بدان معتقد بود میداشت به جای آنکه با یک دشمن چند پهلو و بیکاره و دوره گرد سیاسی چون فرهنگ مطرح کند بهتر بود با جنرال عبدالولی که دشمن یک پهلو و

یک فرد مقتدر نظامی و آرزو مند قدرت بود، مطرح می کرد، که خطرش همان بود ولی امکان موفقیتش بیشتر...»
« خصوصیت مشترک دیگر این برادر مشکوک با شهید میوندوال نیز ریشه ای و عمیق بود اما این خصوصیت زمانی آفتابی شد که شهید میوندوال بعد از بیانیة پروگرام کار و عقاید اصلاحات در جشن استقلال افغانستان، تشکیل حزب مترقی دموکرات را اعلان کرد و بعداً با نوشیدن یک شربت در کمپ صدارت، از دست یک فرد شناخته شده، دفعتاً به التصاق روده ها مبتلا می شود که چندین بار تحت عمل جراحی قرار می گیرد، و از آنجائیکه مرد دلیر و با حوصله و متین بود، با وجود آنکه منبع این توطئه را میدانست، زبان نگشود تا آنکه چند سال بعد که تحریکات رشتیا با استخدام نویسنده های کرانی بر ضد وی شدت گرفت و باز مرحوم آریا در جواب آنها تحت عنوان «چه گفتند و چه نوشتند» سلسله مقالات طولانی ای در جریده مساوات در رد این یلوه گونی ها نوشت، روزی شهید میوندوال در حضور کسانی که اکنون زنده و حاضر هستند، کاغذی را نشان داد که در آن قاسم رشتیا مکتوبی به سردار ابراهیم [سردار رحیم شیون - خسر بُره رشتیا] مقیم دایمی در شوروی نوشته بود که «زیدم روده هایش را سیاه کردیم اما هنوز زنده است» و بعد شهید میوندوال افزود، کاپی این مکتوب را به... هم داده ام تا برای موقع لازم محفوظ باشد.

و چون آن توطئه به مرگ میوندوال نه انجامید، باز هم این برادر برابر و هم شیوه فرهنگ با وجود تمام سیاه کاری های دستوری در چندین نشریه کرانی در زمان حیات میوندوال به هرکسی بر ضد وی دست می انداخت، و یکی از بزرگترین نقاره چیان اتهام روابط میوندوال با غرب بود، که بعداً جعل نامه ای را بعد از شهادت میوندوال سرهم کرد، و شاهکار زندگی ناپاکش را در این جعل نامه تحت عنوان «خاطرات سیاسی» بیرون کشید تا وظیفه نهانی خویش را در مقلوب سازی حوادث سیاسی در افغانستان و معشوش سازی چهره های امتحان داده ملی، با داستان سازی های وقیح خود ستایانه به پایان ببرد، کسیکه فساد کرکتر و ارتشأ های نفرت انگیزش، اشعار ورد زبان ملت چه، که حتی مکتوبی بچه های آن زمان بود که «دزد پوسته دیروز، رئیس مستقل امروز، وزیر کابینه فردا، سید قاسم رشتیا». [۸] تاکید بر کلمات و جملات یا رنگه کردن آنها، از ناقل این سطور است]

از مقاله آقای نصیرمهرین:

آقای نصیرمهرین در سایت آریانی، در سلسله مقالات نقد و بررسی خود زیر نام «سوم عقرب» را بار دیگر بنگریم» (بخش هشتم) تحت عنوان «چرا دکتور محمدیوسف مجبور به استعفا شد» برای این بخش از خاطرات سید قاسم رشتیا و تذکرات برادرش آقای فرهنگ مکث نموده است. بزعم آقای مهرین، سید قاسم رشتیا در خاطر سیاسی خود سناریویی را جعل کرده تا نشان بدهد که میوندوال، یک عنصر وابسته به امریکا بوده و با کمک مستقیم سفیر آن کشور به جای دکتور محمدیوسف، به مقام صدارت افغانستان رسیده است و گویا حادثه سوم عقرب و تظاهرات محصلین پوهنتون کابل هیچ تاثیری در برطرفی دکتور محمدیوسف و ارتقای میوندوال بحیث صدراعظم جدید کشور نداشته است.

فراز های مختصری از تحلیل و نقد آقای نصیرمهرین را در مورد رشتیا و فرهنگ در زیر از نظر میگذرانیم :
«فرهنگ میدانست که شخص تصمیم گیرنده شاه بود نه یوسف خان. قانون اساسی هم از شاه بود نه از یوسف خان! یکی از برداشت های تعجب برانگیز فرهنگ در زمینه لزوم دید استعفا صدراعظم، تذکر عامل " شوق " شاه برای آوردن شخص جدید در صحنه است. گویا شاه گذاشت که دکتور یوسف رأی اعتماد بگیرد، بعد شوق صدراعظم دیگری در سرش زد، و آن شوق " دخیل در تصمیم شاه " (فرهنگ/ ص ۵۰۵) شد. شوق تعیین محمد هاشم میوندوال. بهتر بود که فرهنگ می نوشت که شاه پس از رسیدن به این نتیجه که دکتور محمد یوسف باید مستعفی شود، وظیفه داشت که شخص دیگری را برای پست صدارت معرفی کند. آن تصمیم را نیز گرفت.»
مهرین ادامه میدهد: «در این تصمیم عامل شوق را دخیل نمی بینیم. خواستگاه سیاسی آنرا برای سلطنت مبنی بر دور نمودن یوسف خان می بینیم. پیشتر از آن شاه دست تایید بر سر یوسف خان نهاده بود. افزون بر اینکه او

را بار دیگر صدراعظم تعیین نمود و مامور تشکیل کابینه کرد، این جملات ستایش آمیز را نیز شاه دو هفته پیش از اینکه استعفای محمدیوسف را قبول کند، در باره او گفته بود: " ما مشاهده می کنیم که دولت به خدمات بیشتر و بزرگ شما احتیاج دارد. ما با اعتماد کامل جلالتمآب شما را به حیث صدراعظم افغانستان مؤظف می سازیم. (کشکی ص ۴۹)

سید قاسم رشتیا، استعفای یوسف خان را متأثر از لزوم دید مقامات امریکایی به منظور نشان دادن محمد هاشم میوندوال به جوکی صدارت رسم می کند. [تاکید بر کلمات و جملات یا رنگه کردن آنها، از ناقل این سطور است]

طرحی که رشتیا ریخته است:

سفیر امریکا روز ۲۳ میزان در یک دعوت دیپلماتیک، از رشتیا پیرامون جریانات روز، ترکیب حکومت آینده و موقعیت خود رشتیا سوال نموده است. و در آخر هم آرزوی خویش را برای " باریابی به حضور اعلیحضرت " مطرح کرده. [در] ۲۶ میزان (۱۸ اکتبر) سفیر امریکا، دیدار خصوصی با شاه می کند که ۲۰ دقیقه را دربر گرفته است. بعد از دیدار شاه به وزیر دربار علی احمد خان می گوید که به میوندوال خبر بدهد که نزد او بیاید. میوندوال در خانه است. در دعوت همان روز که از طرف شهزاده احمد شاه در هتل کابل برپا شده بود، به علت مرضی شرکت ننموده است. میوندوال به ارگ فراخوانده می شود و با شاه ملاقات می کند. نتیجه رشتیا این است که میوندوال به بهانه بیماری در خانه نشسته بود. یعنی منتظر بوده است که سفیر امریکا با پادشاه ملاقات کند، بعد او را بخواند. رشتیا این موضوع را نیز می افزاید که: " در ظرف ۲۴ ساعت (تا ۲۷ میزان ۱۹ اکتبر) خبر خواسته شدن میوندوال در تمام شهر پخش گردید و هر کس روی آن تبصره می کرد. . . " (رشتیا، خاطرات ص ۲۷۵/۲۷۶)

آن چه از نظر نگارنده سخنان رشتیا را تردید می کند، این است :

سفیر امریکا با بهره مندی از آن همه امکانات تشبث آمیز، نمی توانست در بی اطلاعی به سر ببرد و از تعیین مجدد دکتور محمد یوسف خان (۲۲ میزان) آگاه نباشد؟ ۲۲ میزان شاه محمد یوسف را به تشکیل کابینه مؤظف نموده بود.

۱- اگر صدراعظم کشور را سفیر امریکا تعیین می نمود، چرا مدتی پیش که زمان صدارت یوسف خان به پایان نزدیک می شد، موضوع را با شاه در میان نه نهاد؟ در حالی که سفیر امریکا آن هم به حیث سفیر کبیر، مانند چند تن دیگر، سال چندین بار شاه را ملاقات می نمود.

۲- پرسش دیگر این است که چرا سفیر امریکا وقتی را برای باریابی تعیین نموده بود که میوندوال در خانه منتظر بماند. به " بهانه مرضی"، آیا وقت کم بود؟

۳- وقتی محمد ظاهر خان پیشنهاد سفیر امریکا را مطابق سناریوی رشتیا پذیرفت، که باید میوندوال صدراعظم شود، پس چرا آن همه آمادگی های قانونی و رسمی برای رفتن صدراعظم سرپرست (دکتور محمد یوسف) به شورا دیده شد؟

۴- آیا شاه پس از دیدار با سفیر امریکا، دکتور محمد یوسف را آگاهانه، سرگردان نموده و به استهزا کشیده است؟ رشتیا با وجود طرح چنان سناریو، دچار تناقض گویی و عملکرد های دیگر هم است که مرور آنها، استعفای یوسف خان به استشاره سفیر امریکا را نمی پذیرد [تردید میکند]. البته منظور رشتیا از آغاز روشن نمودن جریان استعفا نیست، بلکه منظور او پیش از همه فرستادن تهمت و تشهیر میوندوال است.

پاره پی از تناقضات او را که به حکومت اش می انجامد ببینیم :

مدعی است که از ۲۳ میزان به بعد، طرح امریکایی و صدراعظم شدن میوندوال را درک کرده است !! اما رشتیا در عمل چه کرده است.

- با وجود آن " درک " خویش ، در آغاز پذیرفته است که وزیر مالیه و معاون صدراعظم در کابینه یوسف خان باشد. جای پرسش این است که با تمام آگاهی و درک این موضوع که میوندوال صدراعظم می شود، و تا تاریخ ۲۷ میزان به گفته خود رشتیا تمام مردم هم از موضوع خبر شده بودند؟!، چرا وظایف صدراعظم مؤلف به تشکیل کابینه؛ و نیازمند دریافت رأی اعتماد، تعطیل نشد؟ چرا صدراعظم و کابینه موضوع را با شاه در میان نگذاشتند؟

- رشتیا تا ۳۰ میزان پیرامون همه امور با یوسف خان مشوره میکند و گزارش اطلاعات خود را می دهد. یوسف خان ۳۰ میزان به شورا می رود، رأی اعتماد شخص خود را می گیرد. (رشتیا ص ۲۷۷ / ۲۷۹) اگر انتخاب میوندوال به درخواست سفیر امریکا، پذیرفته شده بود؛ و سناریو درست بود، چرا رشتیا به عنوان یکی از مشاورین مهم، در سرگردانی و استهزای رفیق خویش (یوسف خان) همکاری نمود؟ طبق سناریوی مجعول، اعضای کابینه دوم یوسف خان را هم او و فرهنگ نوشتند. درحالی که می دانست، تحمل او در کابینه معذور است، می گوید : " (داکتر محمد یوسف) با احساسات زیاد مرا در آغوش گرفته گفت، دماغ من از جریانات امروز خسته شده، تویست کابینه را همان طوری که خودت مناسب می دانی به فکر خود ترتیب نموده تا فردا که روز جمعه است، برایم بیاور تا با هم یکجا روی آن غور نمایم . . . من و فرهنگ با در نظر گرفتن کرسی هایی که باید نفرآن تبدیل شود، اشخاص مناسب را برای هر پست در نظر گرفته به اتفاق همدیگر لیستی را ترتیب دادیم . . . برای وزارت پلان خود فرهنگ را . . . (آن لیست) فردا که روز جمعه بود، از نظر شاه گزارش یافته بود، نام فرهنگ از وزارت پلان به وزارت معادن و صنایع . . . و از همه مهمترین که نام میوندوال عوض نام پوهندوی حمیدالله به وزارت مطبوعات داخل گردیده بود.... فرهنگ از شرط خود (نبودن میوندوال در کابینه) صرف نظر نکرد . . . " (رشتیا ص ۲۸۳)

در اینجا تناقضات فرهنگ و رشتیا را نیز می بینیم :

رشتیا : فرهنگ نظریه موافقت خودش وزارت پلان را پذیرفت. (ص ۲۸۳ خاطرات) اما، شاه نام او را به وزارت صنایع و معادن نوشته بود. فرهنگ نظر به موجودیت میوندوال در کابینه از پذیرش آن منصرف شد.

فرهنگ : " صدراعظم مؤلف به مؤلف این کتاب (فرهنگ، مؤلف کتاب افغانستان دره قرن اخیر) پیشنهاد کرد تا وظیفه وزارت معادن و صنایع را به عهده بگیرد، اما من به دلیل علاقمندی به کار در قوه مقننه معذرت خواستم (فرهنگ/۵۰۳)

وقتی همه این ادعاها، شرح تلاشها و تناقضات را می نگریم، داستان دستورسفرات امریکا مبنی بر تعیین میوندوال پذیرفته نمی شود. بلکه نشاندهنده آن است که رشتیا کوشش نموده است که محمد هاشم میوندوال را وابسته به امریکا تصویر کند. و با این کار خویش از دنبال نمودن صادقانه موضوع ۳ عقرب، تردید ادعای بیماری صدراعظم، دریافت عامل اصلی استعفای یوسف خان و نیازها و خاطرخواهی خانواده گی مقام سلطنت طفره می رود.

به دیگر سخن، با سناریوی مجعول خویش، از آغاز دست جور، در گردن آویخته است. چارچوبی برای مسأله وضع کرده که بسیار جعل آمیز است." [۹]

آقای ولی آریا نیز به تردید ادعای آقای رشتیا در مورد انتخاب میوندوال بجای دکتور یوسف میگوید که: «...- بالاخره از آنجائیکه این داستان جعلی مبنی بر تقاضای سفیر امریکا در گرفتن وعده ملاقات از شاه به ارتباط تقرر میوندوال شمه حقیقت نداشت و از جمله همه کسان تنها ظاهر شاه حیات بود، قاسم رشتیا به خاطر آنکه جعلش به گونه ای بر ملا نشود، بعد از تقاضای سفیر امریکا از وی، نمی گوید که او زمینه این ملاقات را فراهم ساخت، بلکه آنرا به علی محمد وزیر دربار که آنهم دیگر حیات نداشت رجعت می دهد.

بنابر آن هم ما و هم ملت مطلع افغانستان متیقن هستند که هرگاه قاسم رشتیا شاهد چنین داستانی می بود، زمانیکه کلیه امکانات منحن فورماسیونری شرق و غرب خود را و تمام نویسندگان کرانی و جراید متعلقه آنها را برضد میوندوال به خدمت گرفته بود و میوندوال هم در قید حیات بود، در ارانه این اکاذیب یک لحظه دریغ نمی کرد،

چنانچه وقتی مرحوم آریا سایر اکاذیب رشتیا و فرهنگ را در «چه گفتند و چه نوشتند» بی پرده کرد چنان رشتیا و برادرش فرهنگ بی چاره و رنگ باخته شدند که افراد خانواده مرحوم آریا را برای عذر نزد او فرستادند تا از ادامه نشرات خود داری کند، اما زمانیکه مطمئن گشتند که نه شهید میوندوال و نه مرحوم آریا حیات دارند، این دو برادر چند پهلو، تعهدی را که در برابر اجرتی، از هر سونی که داشتند باید ادا می کردند، که این جعل نامه را مشترکاً سر هم کرده اند. در حالیکه تقرر میوندوال دو علت اساسی داشت. یکی، بعد از آنکه دوکتور یوسف کابینه خود را به پارلمان ارائه کرد با اعتراض شدید عده کثیری از وکلا مواجه شد که همه وجود قاسم رشتیا را منحت یک فرد ناپاک و راشی و دست باز می شناختند و ادعا کردند که تا زمانیکه او در لست کابینه است به دوکتور یوسف رای نخواهند داد، و در همین جریان بازهم وکلای ادعا کردند که یگانه فرد مورد اعتماد در این لست میوندوال است.

علت دوم که میوندوال را به صحنه آورد، حوادث [حادثه] سوم عقرب بود، که حکومت به بحران شدید و اعتراضات خیابانی مواجه شد و نتوانست بصورت منطقی بر آن مسلط شود که منجر به حوادث خونین شد و از طرفی سلطنت که میخواست این بحران را بگونه ای خاموش سازد، با وجودیکه مشهور بود که جنرال عبدالولی آمر گلوه باری بر مردم است، اما سلطنت خواست آنرا با تغییر کابینه خاموش کند، و میوندوال را که از خوشبینی پارلمان در موردش مطلع بود و هم سلطنت می خواست، این غوغای سیاسی فرو بنشیند و هم حکومت جدید بدون اعتراض از پارلمان بگذرد، میوندوال را به صحنه آورد، ولی چنان دستهایش را بست که روزیکه میوندوال استعفی کرد، خود را خادم اعلیحضرت نامید، نه صدراعظم کشور و خادم مردم، که بعداً در تظاهرات علنی ای گفت که: در افغانستان، شما اگر تمام مراحل قدرت را طی کنید و حتی صدراعظم کشور هم شوید، صلاحیتی بیشتر از یک قاب چی نخواهید داشت. هرگاه میوندوال چنان پشتوانه بیرونی مقتدری که رشتیا و صمد از هر شیادانه به او وصل می کنند، میداشت، کسی با او چون قاب چی معامله نمی کرد و نمی توانست بکند. ...» [۱۰]

نتیجه:

با توجه به نظریات داکتر کاظم، میتوان به این نتیجه دست یافت که عدم توجه شاه به پیشنهادات داوخان مبنی بر آوردن یک تحول سیاسی از طریق قانون اساسی (شاهی مشروطه) و سازماندهی یک حزب ملی، سبب تنفر او از نظام سلطنت شد، زیرا شاه خودش میخواست در فعالیت های سیاسی آینده کشور نقش بازی کند. علاوه بر سردار عبدالولی داماد شاه نیز سرمخالفت با داودخان می جنباند و برای تردید نظریات او موانع ایجاد میکرد و شاه را زیرتاثیر نظریات خود قرار داده بود، بنابراین داودخان با درک این وضعیت، مجبور به استعفا از عهده صدارت گردید.

دلیل دیگری که داودخان را به دشمن درجه یک سلطنت تبدیل نمود، گنجائیدن ماده ۲۴ در قانون اساسی ۱۹۶۴ بود که گویا به ابتکار آقایان رشتیا و فرهنگ و سید شمس الدین مجروح در قانون اساسی جدید درج شده بود و برطبق آن داود خان از فعالیت های سیاسی در کشور محروم و ممنوع شده بود.

چیزی دیگری که در این فرازها، باید بدان توجه کرد، اشارت داکتر شرق است که میگوید: آقای رشتیا در دوران جنگ عمومی دوم جهانی، در خدمت سرویس های اطلاعاتی انگلیس قرار داشته و حکومت این راز را کشف کرده و او را مورد مواخذه قرار داده است، اما انگلیسها دوباره او را از دست غضب صدراعظم وقت نجات داده و محبوب و همراز ظاهرشاه میسازد، این شگرد و برخورد شاه نسبت به رشتیا، این ضرب المثل را در خاطر زنده میکند که میگویند: «مربی داری، مربا بخور!» رشتیا با زیرکی نه تنها دل شاه را بدست می آورد، که توجه سردار نعیم خان را نیز نسبت به خود جلب میکند، و از این طریق به داودخان نزدیک میشود تا جایی که در کابینه داودخان رو بروی یا شانه بشانه ملک خان می نشیند و به او افاده میدهد که اکنون دیگر از دست هینت های تفتیش او در ریاست کوپراتیف ها، نجات یافته و مثل او در کابینه داودخان جای گرفته است. اما این مرد هوشیار، بنابراین خاصیت مخصوص خودش، همینکه داودخان رفت و بجایش دوکتور یوسف خان نصب شد، فوراً در صف مخالفین

داودخان، یعنی سردار ولی وشاه قرار گرفت و سرانجام همه کاره حکومت انتقالی و رئیس تسوید قانون اساسی ۱۹۶۴ گردید که در آن ماده ای راگنجتاید تا داودخان را از حق هرگونه فعالیت سیاسی در آینده کشور محروم نماید. ونزد دکتور محمدیوسف نیز تا آنجا کسب اهمیت نمود که ترتیب لیست کابینه دوم او را نیز کسب و برای خود دو پست مهم ریزرف نمود: یکی معاونیت صدارت، و دیگری وزارت مالیه را، مگر وکلای شوری از موجودیت نام رشتیا، در لیست کابینه، تالار شوری را ترک گفتند و فریاد زدند که تا رشتیا در لیست کابینه یوسف خان باشد، به او رأی اعتماد نخواهند داد.

مظاهره سوم عقرب که با گلوله باری سردار ولی قومندان قوای مرکز مواجه شد، سبب گردید تا برای ارضای خاطر محصلین و متضررین سوم عقرب، میوندوال بجای دکتوریوسف بحیث صدراعظم منصوب شود، و آن همه خواب های طلانی سیدقاسم رشتیا و برادرش با سیدشمس الدین مجروح به کابوس هولناکی مبدل گردد و هرسه تن بشمول داکتور یوسف به حیث سفیر افغانستان از کشور خارج ساخته شوند.

از تحلیل آقای ولی آریا استنباط میشود که سردار ولی نسبت به میوندوال حسن نظر نداشته است و گویا پس از آنکه میوندوال بجای داکتر یوسف خان، به کرسی صدارت تکیه میزند، نشر مقاله ای در یکی از نشریات امریکانی بنام رامپاتس، انگشت اتهام بسوی کابینه میوندوال دراز میکند، و این مقاله بزودی در حلقات سیاسی افغانستان مطرح میگردد. بیاد دارم که آن مقاله از قلم یک محصل افغانی بنام هوتکی، در مظاهرات محصلین پوهنتون کابل مطرح و تشریح میگردد و موجی از احساسات محصلان را علیه میوندوال دامن میزد. آقای ولی مدعی است که به تشویق آقای فرهنگ، سردار ولی مبلغی پول از دارائی خاص وزارت دفاع افغانستان، به حساب مجله مذکور حواله کرده و چند صد شماره آن به افغانستان وارد و به اشخاص و مراجع مورد نظرتوزیع شده بود. این تذکر ما را به علت اصلی خصومت این دو برادر با میوندوال مرحوم، رهنمایی میکند و میتوان گفت که مخالفت سردار ولی با داودخان ونعیم خان، و خوش بینی آن دو با میوندوال، سبب شده بود تا خوش آمدگویی متملق سردار ولی نیز با میوندوال، بنای دشمنی را بگذارند و حرکات و سکنات آن شخصیت دانشمند را بدخواه خود تعبیر و به گوش اولیای قدرت برسانند.

در بالا از قول ولی آریا نقل شد که رشتیا با دادن زهر به میوندوال میخواست به حیاتش خاتمه دهد، ولی خدا نخواست بود تا رشتیا در این نیتش موفق گردد، آریا در مورد خصومت رشتیا با میوندوال میگوید: «... روزی شهید میوندوال در حضور کسانیکه اکنون زنده و حاضر هستند، کاغذی را نشان داد که در آن قاسم رشتیا مکتوبی به سردار ابراهیم [سردار رحیم شیون - خسر بره رشتیا] مقیم دایمی در شوروی نوشته بود که «زیدم روده هایش را سیاه کردیم اما هنوز زنده است» و بعد شهید میوندوال افزود، کاپی این مکتوب را به... هم داده ام تا برای موقع لازم محفوظ باشد.» [۱۱]

و آقای مهین نیز در تحلیل خود در مورد رشتیا میگوید: «رشتیا کوشش نموده است که محمد هاشم میوند وال را وابسته به امریکا تصویر کند. و با این کار خویش از دنبال نمودن صادقانه موضوع ۳ عقرب، تردید ادعای بیماری صدراعظم، دریافت عامل اصلی استعفای یوسف خان و نیازها و خاطرخواهی خانواده گی مقام سلطنت طفره میبرد.... البته منظور رشتیا از آغاز روشن نمودن جریان استعفا نیست، بلکه منظور او پیش از همه فرستادن تهمت و تشهیر میوندوال است.»

خلاصه کودتای ۲۶ سرطان برهبری داودخان، طومار نظام ۴۰ ساله سلطنت را در کمتر از ۲۴ ساعت درهم پیچید. داودخان در نخستین بیانه صبح ۲۶ سرطان که برقراری نظام جمهوری را در افغانستان به مردم مژده داد، از بعضی همکاران سابقه خود بنام رفقای "ضعیف النفس" یاد کرد اما نامی از آنها نبرد. چندروز بعد آقای رشتیا، بمنظور عفو تقصیرات و دست بوسی رهبر در صف ملاقات کنندگان ایستاده شد، اما رهبر دیگر به او وقعی نگذاشت و از ملاقاتش امتناع ورزید ولی ضرری نیز به وی نرساند. سرانجام آقای رشتیا در اولین ماه های کودتای ثور

در ۱۹۷۸ برای خوشنودی نورمحمدتره کی، برضد خاندان ظاهرشاه، با نام مستعار "سیدال یوسفزی" به نوشتن یک سلسله مقالات زیر عنوان «نادرچگونه بقدرت رسید؟» دست زد که در روزنامه های انیس و اصلاح به نشر میرسید. این سلسله مقالات در سال های پس از سقوط رژیم کودتای ثور از سوی مرکز نشراتی میوند درپشاور به چاپ رسید که مورد استفاده نویسندگان و محققان کشور منجمله داکتر عبدالرحمن زمانی در کتاب "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس" نیز قرار گرفته است. [۱۲]

حال که با شخصیت و ماهیت آقای سید قاسم رشتیا و برادرش فرهنگ بیش از پیش معرفت حاصل گردید، میتوان گفت که آندو برادر هرگز با شهید میوندوال و شهید داودخان قابل مقایسه نیستند. هرگز نمیتوان با سفسطه بافی و گزافه گویی از آنها شخصیت های محبوب سیاسی ساخت. متاسفانه من یک زمان فکر میکردم که آقای فرهنگ بخاطر عضویت خود در جنبش مشروطیت سوم در گروه «وطن» تحت رهبری میرغلام محمدغبار، از لحاظ تقوای سیاسی بر برادر خود رشتیا برتری دارد، اما با مطالعه مجدد مقالات آقای داکتر سید عبدالله کاظم و آقای ولی آریا و نصیرمهرین، باورم را نسبت به او از دست دادم. کسانی که خود را وابسته به این دو برادر میدانند، همانگونه که روزی شیر و قیماق و کباب و شراب متعلق به وزارت و سفارت این اشخاص را میخورده اند، اکنون باید تحمل انتقاد بر اعمال نا جانز و ناروای شان را هم داشته باشند و بیخود به این شاخ و آن شاخ نپرند و اوایلا سر ندهند که گویا این سخنان توهین به بازماندگان این اشخاص است و نمی باید چنین وچنان گفته میشود.

در افغانستان تمام شاهان و امیران و سران قومی و تنظیمی که از آنها امروز با الفاظ شدید انتقاد میشود، همه از خود بازماندگان و وابستگی دارند، اگر قرار بر این باشد که انتقاد از اعمال اشخاص قدرتمند گذشته، به بازماندگان شان برمیخورد و نباید از آنها انتقاد کرد، در اینصورت تاریخ بی مفهوم میشود و می باید مضمون تاریخ را از نصاب تعلیمی شاگردان حذف کرد که چنین چیزی برای جامعه قابل قبول نیست. تاریخ درس عبرت گرفتن از گذشتگان است، تاریخ اعمال خوب و بد انسان های مطرح را که در گذشته نقشی (چه مثبت و چه منفی) بازی کرده و رفته اند، به نسل های آینده انتقال میدهد. با همین منطق من هم، دیدگاه شخصیت های آگاه افغان را برگزیده در این نوشته به نسل های بعد انتقال میدهم، و قضاوت آنرا برای خواننده میگذارم.

پایان

مآخذ قسمت دوم مقاله:

- [۸]- کابل ناته، شماره ۶ مسلسل ۱۷۱، سرطان ۱۳۹۱ هجری خورشیدی / اول جولای ۲۰۱۲ عیسوی به لینک ذیل رجوع شود:
http://www.kabulnath.de/Salae_Hashtoum/Shoumare_20%wali171.html
- [۹]- رک: نصیرمهرین، سوم عقرب را دگر باره بنگیریم، قسمت ۷، آیا دکتوریوسف بعلت بیماری استعفا داد؟، سایت آریایی، لینک)
<http://www.ariaye.com/dari/siasi/mehrin.html>
- [۱۰]- کابل ناته، شماره ۶ مسلسل ۱۷۱، سرطان ۱۳۹۱ هجری خورشیدی / اول جولای ۲۰۱۲ عیسوی به لینک ذیل رجوع شود:
http://www.kabulnath.de/Salae_Hashtoum/Shoumare_20%wali171.html
- [۱۱] - ولی آریا، در دادگاه مردم، کابل ناته، شماره ۶ مسلسل ۱۷۱
- [۱۲]- داکتر زمانی، بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس، ۲۰۱۳، فهرست منابع فارسی در آخر کتاب

د یانو شمیره: له ۷ تر ۷

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ